



مسائل را کاملاً از یکدیگر تفکیک کرد و آنچه به عنوان خرافات برای ما تبدیل به عادت شده و به نام دین قبول کرده بودیم را از دین حقیقی جدا ساخت. این تفکیک حتی از تشیع علوی و صفوی و هم از بسیاری مسائل دیگر که به نام دین و قرآن و مذهب بین ما رایج شده بود صورت گرفت. ایشان متوجه بود که باید این شاخ و برگ‌ها را کنار زد و دین خالص و مذهب روشن را دید. خالص دین و مذهب را دیدند او را شناختند. مردم به طور فطری دنبال حقایق هستند، اما در طول زمان و به‌دست افراد مختلف آنقدر شاخ و برگ به آن آراستند و اضافه کردند که خود ما هم نمی‌دانستیم آنچه پیش رومان است چیست، دکتر شریعتی این زوائد را کنار زد و دین و مذهب حقیقی را به ما نشان داد.

■ **نسبت دکتر شریعتی با روحانیت را چگونه تحلیل می‌کنید؟**

این مسئله بسیار روشن و ساده است، مخالفین آن را بزرگ کرده‌اند. دکتر شریعتی می‌گفت عالمان دین و انهایی که در دین تحقیق و تلاش کرده‌اند در سرتاسر تاریخ به عنوان یک طبقه مطرح نبوده‌اند، بلکه طبقه روحانیت بعدها ایجاد شده و خصوصاً در دوره صفویه بسیار وسعت یافت و این طبقه برای حفظ موقعیت خود حاضر است هر چیزی را که از خارج از اسلام به آن چسبانده‌اند، بپذیرد، حال چه روحانیت مذهبی، چه روحانیت دینی، چه شیعه و چه سنی. ایشان می‌گفت ما طبقه‌ای به اسم روحانیت نداریم ولی عالمان دینی داریم و من دست آنها را می‌بوسم، چون این قشر، تلاش‌گران حوزه دین و در واقع پرولناریای دینی هستند. ایشان در مقابل، آنهایی که برای خود طبقه و موقعیتی قائل بودند، خود را برتر از دیگران و متولیان انحصاری دین می‌دانستند و توقع داشتند که دین فقط از طریق آنها معرفی شود و معرفی آنها هم مسئول امروز، فقط باعث دین‌گریزی و دین‌سنجیزی شده بود را نمی‌پذیرفت. در کل دکتر شریعتی با عالمان دین و محققین و دانشمندان دین مخالفتی نداشت، همچنانکه که بسیاری از دانشمندان که به ظاهر روحانی بودند مثل آیت‌الله طالقانی و بسیاری دیگر با ایشان موافق بودند و هیچ تضادی با ایشان حس نمی‌کردند.



■ **فکر می‌کنید ایدئولوژیک‌کردن از سوی دکتر شریعتی دین چه دستاوردی داشت؟**

من با این اصطلاح مخالفم، دکتر شریعتی دین را ایدئولوژیک نکرد، بلکه ایدئولوژی را از دین استخراج کرد. اتفاقاً چندی پیش با یکی از فلاسفه بحث می‌کردم که با دکتر شریعتی هم موافق بود، ایشان می‌گفت بله این حرف کاملاً درست است که جهان‌بینی شریعتی همان دین است و ایدئولوژی او شریعت. جهان‌بینی هر ملت و مذهب، آن بینشی است که نسبت به جهان دارد و ثابت است، ما این جهان‌بینی را گم کرده بودیم و دکتر شریعتی به خوبی هندسه آن را ترسیم و تدوین کرد و توانست یک جهان‌بینی توحیدی به روز و کاملاً مشخص برای مردم تهیه کند. اصطلاح ایدئولوژی مارکسیستی باعث بدبینی به ایدئولوژی شده است، اشتباه آقای دکتر سروش هم بیشتر بر این اساس بود که بیشتر به ایدئولوژی هگل و بعدها مارکس توجه داشت. لذا وقتی اصطلاح ایدئولوژیک‌کردن اسلام به کار برده می‌شود، همان ایدئولوژی که عرض کردم به ذهن می‌رسد و همه فکر می‌کنند که دکتر شریعتی اسلام را به صورت یک ایدئولوژی درآورد. ایدئولوژی چیز بسیار کوچکی است، ظرفیت بسیاری کای دارد و فقط مسائل روز را مطرح می‌کند. حال آنکه دکتر شریعتی مسائل اجرایی جامعه‌شناسی و انسانی، خصوصاً تاریخ را از اسلام درآورد. ایدئولوژی اسلامی به معنای برداشت‌های عملی انسان از آن جهان‌بینی است، یعنی اگر می‌خواهیم بر اساس جهان‌بینی توحید که دکتر شریعتی اول تعریف می‌کند زندگی کنیم و قصد داریم روش اجرایی داشته باشیم، باید بر آن اساس حرکت کنیم که ایشان آن را ایدئولوژی اسلامی نامید. پس ایدئولوژی فربع‌تر از دین نیست، بلکه از دل دین بیرون آمده و صورت مشخصی ترسیم کرده است.

■ **دکتر شریعتی از باز تفسیر مفاهیم بنسنت‌های مذهبی چه هدفی داشت؟**

دین، مذهب، طرز تفکر، مکتب و نظایر آن همگی به بسیاری از خرافات و حتی عادات آلوده شده بود، همان‌طور که ما امروزه بسیاری از چیزهایی را که به آن عادت کرده‌ایم، به حساب دین می‌گذاریم. بزرگ‌ترین هنر دکتر شریعتی، پالایش دین و مذهب و مکتب از این خرافات بود. در واقع ایشان

گفت‌وگو با محمد مهدی جعفری:

# گم کرده‌هایمان را از زبان دکتر شریعتی شنیده‌ایم

**همدلی:** بیش از چهل سال از مرگ دکتر علی شریعتی، روشنفکر برجسته عصر حاضر می‌گذرد. با این وجود آرا، اندیشه‌ها و دیدگاه‌های وی نه تنها در ایران، که همچنان مرزهای اندیشه در دیگر کشورهای جهان را نیز در می‌نوردد. نگاه جامعه‌شناسانه دکتر شریعتی به افکار دینی و تفسیر نوین وی از مفاهیم سنتی، وی را ولتر انقلاب ۵۷ لقب داده بود. سیدمحمدمهدی جعفری، دین‌پژوه در گفت‌وگو با همدلی به بررسی اندیشه‌های دکتر علی شریعتی و نقش وی در اصلاح‌گری‌های دینی می‌پردازد.

■ **هدف دکتر شریعتی از نگاه جامعه‌شناسانه به باورهای دینی چه بود؟**

همه هدف‌ها یکی است، ولی ممکن است رویکردها و مسیرها متفاوت باشد. دکتر شریعتی چون درس جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی خوانده بود با شناخت جامعه مسلمان ایران، همه با بیشتر مسائل مذهبی را از دید جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار می‌داد و این در شرایطی که دکتر شریعتی رسالت خود را انجام داد بسیار موثر بود و به نظر می‌رسد که علت اصلی این تاثیر هم شناخت جامعه بود. در آن دوران، جامعه ایران در حالت بحرانی و بی‌هویتی به سر می‌برد، بی‌هویتی از این منظر که نه هویت اسلامی روشنی داشت و نه هویت مدرنیسم و غیر مذهبی، بلکه حالت بینابینی داشت و نمی‌دانست در کدام شرایط قرار دارد. روشنفکران و جوانان بیشتر در جست‌وجوی این هویت بودند و مسلمانان هم اگرچه فعالیت‌های فراوانی از قبل داشتند، مثل مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی، شهید مطهری و نظایر آن، ولی در دهه ۴۰ بحران هویت وجود داشت و به نظر من این رویکرد جامعه‌شناسانه دکتر شریعتی به مسائل مذهبی بسیار موثر بود و مردم را کاملاً تحت تاثیر قرار داد. من این سخن را از بسیاری شنیدم و زبان حال ما هم بود که می‌گفتند «جانا به زبان ما سخن می‌گویی»، یعنی گم‌کرده‌های خودمان را از زبان دکتر شریعتی شنیدیم و این به خاطر همان رویکرد جامعه‌شناسانه ایشان بود که بر مردم و روشنفکران اثر می‌گذاشت و چیزی که روشنفکران گم کرده بودند و هویتی که دنبالش می‌گشتند، از این طریق به‌دست آوردند.

■ **در حقیقت دکتر شریعتی احیائکننده هویت ایرانی اسلامی کشورمان بود.**

در آن شرایط و با وجود سوابق و اصلاح‌گرایانی از سیدجمال‌الدین اسدآبادی گرفته تا مهندس بازرگان و طالقانی که بسیار هم بر جامعه خود تاثیر گذارده بودند، اما با رویکرد رژیم پهلوی در آن زمان که روشنفکران غیر مذهبی، روشنفکران مارکسیست و لائیک، همه برنامه‌های مفصلی داشتند و در واقع روشنفکران مذهبی خودشان را در بین این رویکردها گم کرده بودند و می‌رفتند که مستهملک شوند دکتر شریعتی به یاری رسید و دقیقاً از همین راه وارد شد. البته این بحران تنها در ایران نبود و در جهان هم این حالت بی‌هویتی و وضعیت بینابینی وجود داشت. لذا دکتر شریعتی با شناخت دقیق جامعه ایران به خصوص مسلمانان، این مسئله را احیا و بحران هویت را حل کرد و همه فهمیدند که چه مسیری در پیش دارند و

### یادداشت



■ **نسیم کاهیرده**  
 نویسنده و پژوهشگر

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی مردم ایران، معلمی اندیشمند، متفکری بزرگ، مؤمنی صادق، شجاع و مخلص رخت از جهان بر بست که سهم به‌سزایی بر آگاهی‌بخشی انقلابی به نسل جوان و گسترش آن در میان اقشار روشنفکر و دانشگاهی جامعه ایران داشت، آری این مصلح بزرگ کسی نبود جز دکتر علی شریعتی مزینت‌ا!

تجربه دکتر شریعتی بخشی از تاریخ و فرهنگ معاصر ایران است. در آستانه انقلاب، گفتمان غالب، گفتمان شریعتی بود. «های خارجی اسلام در دید طبقه تحصیل کرده و روشنفکر در آن روز یک نمای ضمروشن‌بینی بود، اما هنر و قدرت کلام شریعتی توانست نسل جوان را یکجا و دربست به طرف اسلام و ایمان مذهبی بکشانند» اسلامی که انسان را به پرواز به سوی بی‌نهایت، به سوی کشف و گشودن اندیشه‌های ناگشوده فکری و مقدس و انسانی و شریف سوق می‌دهد.» خواش نو و بدیع او از تاریخ، دین و جامعه و گشودن افق‌های تازه در برابر دیدگان مخاطبان از ویژگی‌های بارز شریعتی بود و از همین‌رو طبقه متوسط شهری، روشنفکران و دانشجویان به شدت متأثر از کلام، گفتمان و بینش شریعتی بودند؛چون تصویری که شریعتی ارائه می‌کرد جذاب بود و همین انگیزه حرکت جوانان برای عنینت بخشدن به این افق ترسیم شده بود.

هجرت زودهنگام شریعتی، خلاء بزرگی در فضای فکری جامعه ایجاد کرد، اما الگویی که طی سال‌ها از او در اذهان ساخته شده بود، هیچ‌گاه به دست فراموشی سپرده نشد، اگر چه تلاش‌های بسیاری برای تخریب و دفن آثار او، از سوی جریانات فکری و سیاسی مختلف صورت گرفت.

آراء و افکار را نمی‌توان به عنوان حادثه و اتفاقی که در یک زمانی رخ داده و مربوط به گذشته است، در نظر گرفت. اندیشه‌ها و افکار و آراء، اموری فرازمانی هستند. به‌ویژه اینکه جنس و آگاهی که تفکر و اندیشهٔ شریعتی به افراد می‌دهد از جنس اطلاعاتی نیست که متوقف شود، از این‌رو «مواجهه با او یک مواجهه وجودی و پایدار است.»

مروری بر وقایع پس از انقلاب به وضوح نشان می‌دهد، سایهٔ اندیشه و تفکر شریعتی پس از درگذشت او نیز به شکل سیالی در فضای فکری جامعه وجود داشته و تأثیر آن همیشه به قوت زمان حیاتی در میان طبقه‌های مختلف جامعه باقی بوده است و از این جهت است که آثار شریعتی تا به امروز نیز- هم از سوی مخالفین و هم از سوی موافقین- به بهانه‌های مختلف بررسی و بازخوانی می‌شود. این خوانش مکرر آثار شریعتی و واکنوی در اندیشه و تفکر او در مقاطع مختلف اجتماعی- سیاسی جامعه ایران، گواه از زنده بودن و بویایی تفکر و اندیشهٔ شریعتی است؛

تفکری که از آن به عنوان یک «الگوی اجتماعی در متن پروژه اصلاح دینی» یاد می‌کنند.

صاحب‌نظران بر این باورند پروژه اجتماعی رفم دینی از سوی شریعتی، که در قبل از انقلاب، موجب اختلاش با بسیاری، از جمله با روحانیت سنتی بود. بعد از گذشت چند دهه از انقلاب نیز دال محوری روشنفکران منتقد اسلام سیاسی در مخالفت با وی شد. «آنها به این دلیل که سناریوی انقلابی که در ذهن پروراننده بودند را با آنچه که در عمل تحقق یافته بود، منطبق نمی‌یافتند، برای آسیب‌شناسی آن به سراغ مفاهیم رفتند مفاهیمی مانند: ایدئولوژی، اتوپیا، آرمان، ارزش، عدالت.ایشان را سپردند به متولیانش و فکر کردند که تنها با علم کردن مفاهیمی دیگر است که می‌توانیم در تحول این عصر مشارکت کنیم. نتیجه چه شد؟ همان شرک‌ارزشی! ماکس وبر:عدالت در برابر آزادی. ارزش در برابر دانش. اعتقاد در برابر علم.واقیعت در برابر اتوپیا. این همان سرنوشت رفت بار و ترازیک مفاهیم در جامعه سیاست زده ماست.»

به عبارتی پروژه اصلاحی شریعتی هم از سوی سنتی‌ها و هم روشنفکرها مورد نقد جدی بوده است؛ در واقع شریعتی همواره در معرض دو اتهام بوده است- یکی روح بی‌دینی و دیگری تقویت‌دینداری ایدئولوژیک! او به عنوان یک متفکر و مصلح اجتماعی راه سومی را به جامعه نشان داد که نه سنت و نه تجدد آن را بر نمی‌تافت، راه‌حلی که شریعتی چهار دهه قبل از این، پیش پای جامعه مذهبی ایران گذاشت -برخلاف ادعای مخالفینش- به هیچ‌وجه‌التقاطی نبود بلکه میراثی بود که از پدرش -استاد محمدتقی شریعتی- و سایر اصلاح‌گران دینی هم عصرش مانند آیت‌الله طالقانی به او رسیده بود.

شریعتی در این مسیر تلاش کرد فرهنگ خود را بشناسد و از آن مدل جامعه و سیاست مطلوب خود را بی‌ریزی کند. هنر شریعتی این بود که روایت‌های مختلف فکری و سیاسی جامعه ایران را بهمم گره زد و روایتی جامع و با اعتبار بالا پدید آورد از این‌روست که در روایت شریعتی با قالب و چارچوب مواجه نستیم بلکه افقهایی باز و گسترده پیش روی ماست.

در رویکرد تلفیقی شریعتی، انعطاف لال‌محوری بوده است و گشودگی خاصی نسبت به امور تازه و زمینه‌های نو -ورای سیاه یا سفید بدین جهان-وجود داشته است. در دوره‌ای که فرقه‌گرایی و انشعاب و گروه‌گره‌شدن باب بود، شریعتی در عین حالی که به دنبال تغییر و اصلاح وضعیت موجود بود، به نحوی خیره کننده بر مرام وحدت‌مذهب و دین می‌بایست سطح آموزش و تعالیم دینی را هم سطح با دانش آنها بالا برد، چنانکه در جایی نوشته است: «سلسی که با مدرن‌ترین اندیشه‌های امروز کم و بیش آشنا است و مکتب‌های فلسفی از هر طرف به مغزش هجوم می‌آورد و در سطح علم امروز جهان قرار گرفته و نسلی است که در رشته‌های گوناگون علمی و ادبی و فکری در سطح بسیار بالایی تحصیل می‌کند، نمی‌تواند در حد یک مذهب ارثی تقلیدی تعبدی راکد بایسین بیاید. دلایل ارثی‌ای که معمولاً یک مادر بزرگ با دایه یا

مشاهده است؛ به عنوان مثال می‌توان به قضیه درخواست شهید مطهری برای بررسی و اصلاح آثار دکتر و پذیرش آراهمنشانه از سوی او، اشاره کرد که بهترین گواه بر این مدعاست.

در جامعه، تصاویر متفاوتی از شریعتی وجود دارد. این تصاویر معمولاً یک‌پدیی هستند. به همین دلیل معلوم نیست درباره چه چیزی حرف می‌زنند. شریعتی را برخی یک ایدئولوگ، اتوپیک و آرمانی توصیف می‌کنند که طرح یک جامعه ایده آل را می‌ریزد و رویکردش صرفاً انتقادی است، نه اصلاحی. سلسی است، نه ایجابی. تنها به کاستی‌ها می‌پردازد، نه قوت‌ها و بنابرین برعم آنها برای دوران تغییر و انقلاب است و نه ثبات و نظم اجتماعی. برخی نیز به کوربیرات دکتر استناد می‌کنند و او را آدمی احساساتی و شاعر مسلک توصیف می‌کنند. برخی او را روشنفکر و برخی نیز آدمی سنسنتی می‌دانند و ... اما شریعتی خود می‌گوید: من در واقعیت، در شرایط و مناسبات قدرت سرو کار دارم به کار مردم آمده‌ام است و در اسلامیات حرف‌ها و سخنانی گفتم‌ام که به کار خودم و به کار مردم آمده است و در کوربیرات آن دسته از نوشته‌هایی است که به کار خودم آمده است و با آن زندگی می‌کنم.

وجود تعابیر مختلف و گاه متضاد در مورد شریعتی از سوی طیفی متنکز از دوستداران او که هر کدام با زاویه دید خاص خود به شریعتی می‌نگردن موجب شگفتی است؛ چرا که شریعتی قالب و فورمی برای اندیشه تعریف نمی‌کند بلکه همیشه از افق‌های باز پیش رو سخن می‌گوید و از این‌رو هر فردی به فراخور زمینه ذهنی و اندیشی خود دریافت منحصر‌به‌فردی از شریعتی دارد. «کنکته جالب توجهی این است که این رجوع متنکز و گاه متضاد، کوچک در یک فرد، یک شخص، یک انسان، وحدت یافته بود. و به تعبیر خود شریعتی، آنچه که به این تکرها، وحدت می‌بخشد، همان جهت است. جهتی که به تعبیر شریعتی، در اندیشه او همواره ثابت مانده بود. جهتی که وجودش همه چیز را معنا دار می‌کند و غیبتش همه چیز را بی معنا، متناقض، غیر قابل فهم!»

این جهت همان مسیر منتهی به حقیقت است و از این‌روست که امروز علیرغم اینکه ۴۲ سال از شهادت شریعتی می‌گذرد؛ هنوز حقیقت و افق باز اندیشه او رو به روی ما گشوده است. حقایق همیشه ایجاد وحدت می‌کنند و حقیقتی که شریعتی از او سخن می‌گوید و دورنمای آن را نشان می‌دهد برای نسل امروز نیز دست یافتنی است. به شرط اینکه نسل امروز گامی به سمت این افق حقیقت بردارد.

شریعتی بر این باور بوده است که برای جذب جوانان به حقیقت مذهب و دین می‌بایست سطح آموزش و تعالیم دینی را هم سطح با دانش آنها بالا برد، چنانکه در جایی نوشته است: «سلسی که با مدرن‌ترین اندیشه‌های امروز کم و بیش آشنا است و مکتب‌های فلسفی از هر طرف به مغزش هجوم می‌آورد و در سطح علم امروز جهان قرار گرفته و نسلی است که در رشته‌های گوناگون علمی و ادبی و فکری در سطح بسیار بالایی تحصیل می‌کند، نمی‌تواند در حد یک مذهب ارثی تقلیدی تعبدی راکد بایسین بیاید. دلایل ارثی‌ای که معمولاً یک مادر بزرگ با دایه یا

پدر بزرگ به کودک ارائه می‌دهند، و او را تا کلاس پنجم و ششم ابتدایی می‌توانند ساکت نگه‌دارند، قادر نخواهد بود دانشجویی را که در رشته‌های مختلف علمی درس می‌خواند قانع کند، زیرا تعلیم مذهبی او نیز باید در همان سطح علمی امروز باشد.

بدیهی است وقتی رشد علمی دانش‌جویی بالا برود و تفکر مذهبی او در همان سطح نازل تعلیمات دینی کلاس پنجم و ششم ابتدایی باقی بماند، این اختلاف سطح موجب ایجاد تناقض در ذهن او خواهد شد و ناگزیر می‌گردد آن را که در سطح پایین‌تری قرار دارد قربانی کند. اینکه به نظر می‌رسد مبانی اعتقادی و ایمان مذهبی نسل جدید سست‌تر شده، نه به خاطر این است که اصولاً روح این نسل روح لامذهبی و بیگانه با مذهب است، بلکه به عکس، امروز بیش از هر وقت دیگر نیاز به معنویت در نسل جوان، حتی در کشور ما، احساس می‌شود و متأسفانه به این نیاز جواب کافی داده نمی‌شود و در نتیجه خلاء ناشی از آن موجب آوارگی و پریشانی، رنج جدید سست‌تر گردیده و با چا چیزهایی پر می‌شود که به فساد و تباهی منجر می‌گردد و جز این دو سرنوشت، سرنوشت دیگری ندارد، و همین نیاز است که مسئولیت کسانی را که می‌اندیشند، کسانی را که نسل خویش را می‌شناسند، تا این حد سنگین می‌کند.

مهم‌ترین ارزش فکری شریعتی ره‌اشدن از استعمارفکری، دنباله روی و تقلید است که امروز بیش از زمان حیات او مورد نیاز جامعه و نسل امروز ماست؛ چرا که در میان نوجوانان و جوانان ما به شدت شیفتگی به سمت مظاهر پیشرفت و زندگی غربی وجود دارد. برای تأیید صحت این ادعا کافی‌ست کمی به اطراف خود و نسل جدیدی که در کنارمان اعم از خانه، کوچه و خیابان، دانشگاه و شبکه‌های اجتماعی می‌بینیم، دقت کنیم. در اولین نگاه به لحاظ ظاهر، نوع لباس و پوشش و وهله بعد در آداب معاشرت و ادبیاتی که از تباط و تعامل با هم و نیز افراد دیگر جامعه دارند، همگی به‌وضوح آثار دور شدن از فرهنگ بومی و ایرانی و نیز دینی به چشم می‌خورد.

برخی از تحلیل‌گران، تنگناهای اجتماعی و سیاسی در داخل جامعه ایران را به نوعی مقوم این جریان غریزدهی و واکنش اعتراضی به حاکمیت قلمداد می‌کنند. «در این میانه این کنش‌ها و نبرد جای رویکردهای اترناتیو خالی است و این میدان را برای غریزدهی تازه‌ای باز گذاشته است.» اما چه باید کرد؟ نه می‌توان منکر جذابیت‌های غرب بود و نه می‌توان نسبت به خودباختگی نسل جوان در مقابل مظاهر فرهنگ غربی بی‌تفاوت ماند.

رجوع به سنت فکری شریعتی، راهی را پیش پای ما می‌گذارد که شاید برای خروج از این وضعیت کمک کننده باشد. تحلیل‌گران آثار شریعتی بر این باورند که شریعتی می‌دانست شسور و ایمان آرمانی که در دل جامعه معبوث می‌خواهد یکباره برانگیخته نخواهد شد از این‌رو حل آن را در تشکیل گروه‌های کوچک و همبستهای می‌دانست که برای هم‌اندیشی و فعالیت‌های فکری و اجتماعی در امور عام‌المنفعه و خیر گرد هم جمع شوند؛ چنانکه در آثار وی می‌بینیم که بارها با استناد به آیه «لَنْ نَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ ..آل عمران/۱۰۴» به